

پیش‌خواران

اثری با موضوع دیدگاه رهبر شهید در باب شکل و محتوای انقلاب اسلامی

باز‌نمایی صورت و سیرت حرکتی تاریخ‌ساز

■ **سمانه صادقی**



اثری که هم‌ا‌ینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که در عنوان خویش آورده‌است، «صورت و سیرت انقلاب اسلامی در بیانات حضرت آیت‌الله العظمی

خامنه‌ای» را به بررسی‌نشسته‌است. این تحقیق ازسوی مؤسسه پژوهشی- فرهنگی انقلاب اسلامی انجام شده و انتشارات این نهاد، آن را روانه بازار نشر ساخته است. تازمانمای ناشر در بازنمایی موضوع و محتوای این تتبع، به نکات ذیل اشارت برده است: «کتاب حاضر با شناساندن صورت و سیرت انقلاب اسلامی و راه حفاظت از آن از سوی ملت شریف ایران با استفاده از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی تدوین شده‌است. بخش اول کتاب به معرفی اجزای صورت انقلاب اسلامی اختصاص دارد و در آن به طور جامع به هشت رکن اساسی آن اشاره رفته‌است. بخش دوم کتاب، به معرفی سیرت انقلاب و ارکان آن توجه‌نشان می‌دهد و از آنجا که اهمیت حفظ سیریت به مراتب پیش از صورت آن است، حجم بیشتری از کتاب را در برگرفته‌است. فصل اول این بخش به شاخصه‌ای سیرت انقلاب اسلامی پرداخته‌است. در بیان رهبر معظم انقلاب، شاخصه‌ای سیریت این حرکت عظیم معرفی شده‌است. بنابراین این فصل به شرح اصول خط امام اختصاص یافته‌است. فصل دوم کتاب، مطالبی بـا موضوع و مضمون اهمیت حفظ سیرت انقلاب را در بردارد. در فصل سوم، با عوامل ماندگاری سیرت انقلاب و در فصل چهارم با عوامل آسیب‌زای سیرت انقلاب آشنا می‌شویم. فصل پنجم نیز مخاطب را با مسئولیت‌های اقتضار مختلف اجتماعی،



۱۳۶۳. در اجتماع نیروهای مقاومت بسیج

مستولان و آحاد ملت شریف ایران نسبت به حفظ سیرت انقلاب اسلامی آشنا می‌کند. موضوع این اثر بسیار پردامنه می‌باشد، اما جهت اختصار کتاب از آوردن مطالب شبیه به هم خودداری شده‌است و در موارد لزوم، به بیانات مشابه ارجاع داده شده‌است. شایان ذکر است، برخی از عواملی که برای حفظ سیرت انقلاب شمرده شده‌است؛ می‌توانست از عوامل حفظ صورت نیز قلمداد شود و مؤلف برای کاستن از حجم اثر از تکرار این موارد پرهیز کرده و آن را بدیهی انگاشته‌است. باید دانست که حفظ صورت و سیرت انقلاب اسلامی، عزم همگانی را می‌طلبد و وظیفه‌ای اختصاصی مسئولان یا قشر خاصی قلمداد نمی‌شود. همه وظیفه دارند بر بقا و بالندگی انقلاب اسلامی تلاش کنند تا بتوانیم از مرحله‌دوم و سوم انقلاب اسلامی گذر کنیم و به مرحله‌آخر که برپایی تمدن اسلامی است دست یابیم و بـا اتفاق، مقدمه‌ساز حکومت مهدوی باشیم. این غایتی است که برای حرکت عظیم انقلاب اسلامی متصور است...»

در بخشی از این کتاب، بیان رهبر شهید در باب یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی، به ترتیب پی آمده ذکر شده‌است: «اولین تشکیلات مسلح نظامی انقلاب که از این حرکت جوشید بود؛ کمیته انقلاب اسلامی هم، در واقع از بسیج نیروها به وجود آمد؛ خود سیاه پاسداران انقلاب اسلامی، با اینهمه برکاتی که در طول سال‌های تمدّی از آن دیده شد، در واقع فراورده‌ای از فراورده‌های بسیج نیروهای مردمی است. بعد هم بحمدالله تا امروز، بسیج به شکل یک مؤسسه و یک سازمان و یک نیرو، وجود و حضور دارد و بعد از این هم، بایستی این چنین باشد. این، یک حرکت خردمندانه بود...»



واکاوی تحلیلی مواجهه رهبر شهید با مقوله مرگ در تلاقی دین، عرفان و تاریخ

معماری عروج از جهان به‌سان بوییدن یک گل

■ **بروین قائمی**



شهادت قائد امت اسلامی، دامنه‌سختن در باب حیات‌آورا پس توسعه داد، امری که تا مدت‌ها دامنه خواهد داشت؛ با این همه آنچه در میانه این میباحث مغفول می‌نماید، تفسیر مرگ دگرگون و

خوبین اوست. مقال پی‌آمده در صدد است تا با بهره‌گیری از مفاد دین، عرفان و تاریخ به بازنمایی این مهم بپردازد. امید آنکه مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **فلسفه گدار، در تقابل با توهم نیستی**

در تاریخ‌اندیشه‌بشری، مرگ همواره به‌عنوان بزرگ‌ترین دیوار و ترسناک‌ترین ناشناخته به تصویر کشیده شده‌است. از ترازوی‌های یونان باستان که مرگ را سرنوشتی گریزناپذیر و گاه بی‌معنا می‌دیدند تا فلسفه‌های مادی‌گرای مدرن که مرگ را به معنای نیستی مطلق و پایان تمام پیوندها تعریف می‌کنند، همواره یک ترس بنیادین از ناپدید شدن یا رفتن وجود داشته‌است. در واقع این ترس بنیادین از نیستی، در فلسفه‌های مدرن به گونه‌ای از پوچی و عیب بودن تبدیل شده و انسان را در وضعیتی از فلج معنا قرار می‌دهد. متفکرانی چون سارتر و کامو، مرگ را نقطه پایان مطلق و پایان‌بخش هر گونه معنا می‌دیدند؛ جایی که تمام تلاش‌های انسان برای معنابخشیدن به زندگی، در برابر دیوار سخت مرگ، فرو می‌ریزد و بی‌اثر می‌گردد. در این دیدگاه، مرگ یک عنصر ترسناک مطلق است زیرا هیچ وعده‌ای برای پس از آن وجود ندارد.

اما در دیدگاه الهی و طبعاً منظر رهبر شهید انقلاب اسلامی، این پوچی جای خود را به پاکی می‌دهد. ایشان با تغییر زاویه دید، مرگ را از یک پایان پوچ به یک آغاز معنادار تبدیل می‌کند. در اینجا، مرگ دیگر نه یک شکست در برابر طبیعت، بلکه یک پیروزی بر محدودیت‌های ماده‌است؛ پیروزی‌ای که تنها با ایمان



در دیدگاه رهبر شهید، مرگ‌از یک پایان پوچ به یک آغاز معنادار تبدیل می‌شود. در اینجا این پدیده نه یک شکست محدودیت‌های ماده‌است؛ ظفری که تنها با ایمان به حقیقتی فراتر از جهان مادی ممکن می‌شود. لذا در منظومه فکر دینی و عرفانی او، مرگ نه یک دیوار، بلکه یک در است؛ دری که به‌سوی حقیقت مطلق و منشأ خلقت باز می‌شود

تاریخ

۸۵۲۳۰۶۰



یکی از مهم‌ترین مفاهیم در این مسیر، مفهوم موت قبل از موت (مرگ پیش از مرگ) است. این مفهوم که در متون عرفانی به‌شدت بر آن تأکید شده، به معنای فنای مثبت و کشتن غرور و خواهش‌های نفسانی در دنیاست. در واقع، انسان باید پیش از آن که مرگ جسمانی به سراغش بیاید، «هن» خود را در مسیر بندگی ذوب کند. اگر انسان بتواند وابستگی‌های مادی خود را بگسلد، در واقع مرده‌است در حالی که هنوز نفس می‌کشد. این یعنی رسیدن به مقام حیات حقیقی. در تحلیل عمیق‌تر این مفهوم، موت قبل از موت در واقع یک جراحی روانی است. در دنیای امروز که عصر مثبت و نمایش است و هر انسانی به دنبال بازسازی تصویر خود در فضای اجتماعی و مجازی است، مفهوم فنای مثبت، انقلابی‌ترین راه نجات است. رهبر شهید با تأکید بر این مقام، در واقع ما را به کشتن به‌های درون دعوت می‌کرد. فنا در اینجا به معنای نابودی انسان نیست، بلکه به معنای زدودن لایه‌های کاذب و پوشالی شخصیت است تا خود حقیقی جلوه کند. وقتی انسان بتواند در زمان حیات، وابستگی‌های خود را به من کاذب بگسلد، در واقع سخت‌ترین مرحله مرگ را پشت سر گذاشته‌است. در این حالت، مرگ جسمانی دیگر یک گسست نیست، بلکه تنها تأییدی است بر آنچه او پیشتر در درون خود تجربه کرده‌است. بنابراین کسی که در دنیا مرده‌است، در حقیقت به زندگی ابدی وارد شده و دیگر هیچ ترسی از لحظه خروج از کالبد مادی ندارد.

رهبر شهید در تمام مدت حیات و فرایند خودسازی، چنین رویکردی داشت. او معتقد بود، اگر انسان بتواند پیش از مرگ وابستگی‌های مادی خود را بگسلد، دیگر لحظه مرگ جسمانی هیچ اثر تکان‌دهنده‌ای بر روح وی نخواهد داشت زیرا او پیش از این در حقیقت حق فنا شده‌است. در احادیث شریف، مرگ برای کسی که در مسیر حق باشد، مانند بازگشت فرزند به آغوش مادر، یا رسیدن مسافری خسته به خانه، یا همانگونه که اشارت رفت بوییدن یک گل توصیف شده‌است. تحلیل

این موضوع نشان می‌دهد، در این منظومه، عشق جایگزین ترس شده‌است. وقتی انسان دلداه حقیقت شود، دیگر جدا شدن از دنیا او را بیمناک نمی‌کند، زیرا می‌داند که این جدایی در واقع وصال است. این تبدیل ترس به اشتیاق، همان نقطه‌ای است که رهبر شهید بر آن تأکید داشت؛ اینکه مرگ برای عارف، نه یک فقدان، بلکه یک کسب است؛ کسب زندگی ابدی و رهایی از قفس تن. در اینجا مرگ دیگر یک اتفاق تصادفی نیست، بلکه یک «قرار» است؛ قراری که عارف با اشتیاق منتظر آن است تا از زندان ماده رها شود و به اصل خوشتن برسد. این تبدیل ترس به اشتیاق، یک جهش کیفی در روح انسان است. در نگاه عرفانی، ترس از مرگ در واقع ترس از جدایی است؛ جدایی از دنیا، از عزیزان و تعلقات. اما وقتی مفهوم لقاءالله یابدار با پروردگار جایگزین این ترس شود، محوریت جدایی از دنیا به محوریت وصال به معشوق تغییر می‌یابد. در این نقطه، انسان متوجه می‌شود که تمام زندگی‌اش در واقع یک دل‌تنگی طولانی بوده‌است و مرگ، تنها لحظه پایان این دل‌تنگی است. رهبر شهید با تکیه بر این معنا، به ما می‌آموزد که مرگ برای عارف، شبیه به بازگشت یک مسافر خسته به منزل‌گاهی است که تمام عمر در حسرت آن بوده‌است. بنابراین، هر چه عمر در دنیا می‌گذرد، رهبر شهید با تکیه بر این عشق به کمال است؛ عشقی که در آن، دیدار با حقیقت، بر هر لذت مادی و دنیوی ارجحیت دارد.

■ **حماسه کربلا، باز تعریف مرگ در میدان شهادت**

اگر بخواهیم تجلی عینی و عملی این نگاه را در تاریخ جستجو کنیم، باید به سوی کربلا برویم. شهادی کربلا به‌ویژه حسین بن علی (ع)، مفهوم مرگ را برای تاریخ بشر دگرگون کردند. در کربلا، مرگ دیگر یک اتفاق ناگوار یا یک شکست نبود، بلکه یک انتخاب آگاهانه برای نجات انسانیت بود. در نگاه امام حسین (ع)، مرگ پلی برای رسیدن به معشوق است. در این منظومه، شهادت یعنی تبدیل مرگ به شب وصل. در کربلا چه اتفاقی افتاد، که مرگ را به شادی تبدیل کرد؟ پاسخ در معنابخشی است. وقتی مرگ در خدمت حقیقی والا ترس همچون عدالت و توحید قرار می‌گیرد، دیگر نابودی نیست، بلکه سرمایه‌گذاری برای ابدیت است.

قائد امت اسلامی با تأسی به این مکتب، شهادت را اولین شکل مواجهه با مرگ می‌دید؛ جایی که انسان با اراده خود، پرده میان دنیا و آخرت را می‌درد. در تحلیل روانشناختی این مواجهه، می‌بینیم شهادت ترس از مرگ را به عشق به هدف تبدیل می‌کند. وقتی هدف والا تر از زندگی باشد، مرگ جسمانی دیگر اهمیتی ندارد. در این دیدگاه، شهید نمی‌میرد، بلکه به حیات جاوید می‌رسد. حیات ماندگاری که در شهادت تجلی می‌یابد، در واقع پیروزی مطلق بر زمان است. زمان، دشمن شماره یک انسان است زیرا همه چیز را به سوی فرسودگی و نابودی می‌برد، اما شهید با قرار دادن همین دلیل است که ما امروز، هزاران سال پس از واقعه کربلا، هنوز فریاد حقیقت را می‌شنویم. این یعنی معنا توانسته‌است، بر زمان غلبه یابد. رهبر شهید با تکیه بر این حقیقت، به ما می‌آموختند که شهادت سهولت‌ترین راه عبور از دروازه مرگ است زیرا در شهادت انسان نه از روی اضطرار و ناچاری، بلکه با اراده و انتخاب به سوی معشوق می‌رود. در واقع شهید با اراده خود، زمان را دور می‌زند و مستقیماً به ابدیت متصل می‌شود. این پیوند ارادی با ابدیت است که باعث می‌شود مرگ جسمانی تنها یک تغییر مکان ساده باشد و نه یک پایان. آنچه از آن سخن می‌گوییم، همان زندگی حقیقی است که بر تمام مرگ‌های مادی و فانی

پیروز می‌شود. رهبر شهید با تکیه بر این معنای متعالی به ما آموخت که شهادت در واقع سهل‌ترین راه عبور از دروازه مرگ است زیرا در آن انسان نه با اضطرار، بلکه با شوق و انتخاب به سوی مطلوب می‌رود. در کربلا می‌بینیم که چگونه معنا بر زمان پیروز می‌شود زیرا یاد امام حسین (ع) هزاران سال پس از مرگ جسمانی ایشان، همچنان زنده و مؤثر است و این یعنی پیروزی مطلق بر نیستی. در تحلیل جامعه‌شناختی و تاریخی، اتفاقی که در کربلا رخ داد، باز تعریف مفهوم شکست و پیروزی بود. در منطق مادی، کسی که در میدان جنگ کشته می‌شود، بازنده است، اما در منطق امام حسین (ع)، مرگ آگاهانه، والا ترین شکل پیروزی است. این تناقض یا تضاد ظاهری، همان نقطه‌ای است که معنا بر ماده چیره می‌شود. شهادت در کربلا، در واقع اعلام ایسن حقیقت بود که حیات، تنها در تبیین قلب نیست، بلکه در ماندگاری معناست. وقتی یک انسان زندگی مادی خود را در راه حقیقتی والا تر فدا می‌کند، در واقع از حیات محدود به زیست نامحدود کوچ می‌کند. قائد شهید با تأسی به این مکتب، شهادت را نه یک فقدان بلکه یک سرمایه‌گذاری ابدی می‌دیدند؛ سرمایه‌ای که در آن، لحظه مرگ نقطه آغازین حیات حقیقی است. هر چه مرگ آگاهانه‌تر باشد، عروج به سوی نور سریع‌تر صورت می‌گیرد.

■ **تلاقی شور و سکون، از شیدایی مولانا تا آرامش سهراب**

این نگاه دینی و حماسی، در تلاقی با عرفان ادبی ایران، به شکوهی بی‌نظیر می‌رسد. ما در ادبیات ایران با دو جریان مواجهیم: یکی «شور و مستی» (مثل مولانا) و دیگری «آرامش و پذیرش» (مثل سهراب سپهری). مولانا در اشعارش، مرگ را نه به‌عنوان یک هیولای ترسناک، بلکه به‌عنوان دوستی توصیف می‌کند که می‌آید تا ما را از زندان تن رها کند. او با جسارت بی‌مانند، مرگ را به چالش می‌کشد و می‌گوید:

مرگ اگر مرده‌است گو نزد من‌ای تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

او ز من دلقی برد بی‌رنگ و بوی

من از او جانی ستانم رنگ رنگ

تحلیل این بیت نشان می‌دهد، مولانا مرگ را نه یک اتفاق تلخ که یک ملاقات می‌بیند. او با مرگ «کلنجار» می‌رود، اما نه از روی ترس، بلکه از روی اشتیاق. او می‌خواهد مرگ را در آغوش بگیرد زیرا مرگ، تنها کلید باز کردن در‌های بهشت است. او ادامه به یک معامله عرفانی اشاره می‌کند؛ می‌خواهد پوسته بی‌رنگ و بوی جسم را به مرگ بفروشد و در عوض، جانی رنگ‌رنگ را از معشوق بستاند. کلمه «دلق» در اینجا، استعاره‌ای است از جسم مادی و خاکی. مولانا می‌گوید این لباس خاکی بی‌رنگ و بوست و ارزشی ندارد، اما در مقابل جان رنگ‌رنگ نماد تجلیات الهی و زیبایی‌های ابدی است. رهبر شهید در اینجا خود با مقوله مرگ را به هم پیوند می‌دهد. همین شعر مولانا در زندگی اجرا کرد. او می‌دانست که این کالبد خاکی، تنها یک پوشش موقتی است و هدف، رسیدن به آن جان رنگ‌رنگ است. در حالی که شور مولانا ما را به سوی وصال می‌برد، نگاه سهراب سپهری لایه‌ای از آرامش و پذیرش را به این مواجهه می‌افزاید. سهراب در اشعارش، مرگ را یک وضعیت بی‌معنی والا تر، تعبیر در خیران او می‌گوید: «مرگ پایان کبوتر نیست». در واقع همان نگاه امام شهید به تداوم روح و آثار آن است. تحلیل استعاره کبوتر در شعر سهراب، ما را به مفهوم آزادی می‌رساند. از دید باز، کبوتر نماد پاک، صلح و پرواز بوده‌است. وقتی سهراب می‌گوید مرگ پایان کبوتر نیست، یعنی روح انسان چون پرنده‌ای شایق به پرواز هرگز نمی‌میرد، بلکه تنها از حصارهای تنگ تن بیرون می‌رود تا در آسمان بی‌کران حقیقت غوطه‌ور شود. رهبر شهید در مواجهه با مرگ، باور داشت که روح انسان هرگز نمی‌میرد، بلکه تنها تغییر مکان می‌دهد؛ از زمین به آسمان، از خاک به نور. این پیوند میان «شور عارفانه» و «سکون شاعرانه»، تلاطم‌های درونی انسان را می‌گیرد و او را برای لحظه دیدار آماده می‌کند.

■ **تألیف نهایی، مرگ به‌مثابه عروج به سوی نور**

در نهایت مواجهه رهبر شهید انقلاب اسلامی با مقوله مرگ، تلفیقی بود از «ایمان نبوی»، «عشق حسینی»، «شهود مولوی» و «آرامش سهرابی». ایشان با آموختن که اگر هدف زندگی از «آزاد» مادی» به «عروج معنوی» تغییر یابد، مرگ دیگر یک تهدید نیست، بلکه یک پاداش بی‌ظنیر است. در این منظومه مرگ پایان ماجرا نیست، بلکه آغاز زیباترین فصل از زندگی است. او با این نگاه، مخاطب را دعوت می‌کند تا مرگ را نه به‌عنوان یک دشمن، بلکه به‌عنوان راهنما ببیند که وی را به سوی حقیقت مطلق و آغوش گرم پروردگار هدایت می‌کند. مواجهه با مرگ در دیدگاه آن بزرگ، در واقع پیروزی بر ترس است. ایشان با تبدیل سقوط در مرگ به صعود در وصال، راهی را گشود که در آن انسان در حالی از دنیا می‌رود که لبخند بر لب و شوق در دل دارد. شوق برای دیدن آن جان رنگ‌رنگ که در پس این پرده‌های بی‌رنگ و بیو نهفته است و اطمینانی عمیق به اینکه مرگ آغاز پرواز است در آسمانی که می‌فرزی دارد و نه پاپانی.

اینکه باید به یاد داشته باشیم که جنگ با زمان هرگز پیروزی نمی‌آورد زیرا زمان در نهایت بر همه غلبه می‌کند، اما جنگ با معنا پیروزی ابدی است. رهبر شهید با جایگزین کردن «زمان» با «معنا»، ما را به سمتی برد که در آن مرگ نه یک پایان، بلکه یک پرده‌برداری است و حقیقت در پس این پرده، منتظر است تا آدمی را در آغوش بگیرد. این همه اما خود تر جمه حیات و مرگ با شکوه وی بود.

کردیم، اما معنای مرگ را گم کرده‌ایم. در مقابل، رهبر شهید با فکر دینی و عرفانی رهبر شهید در مواجهه با مرگ با یک پارادایم یا الگوی کاملاً متفاوت روبه‌رو می‌شویم. در این نگاه، مرگ نه یک دیوار، بلکه یک در است؛ دری که به سوی حقیقت مطلق و منشأ خلقت باز می‌شود. رهبر شهید، مرگ را نه یک اتفاق تصادفی، بلکه یک «بیدارباش» می‌دید. تفاوت مرگ جسمانی با مرگ عرفانی برای درک این موضوع، باید ابتدا تفاوت میان مرگ جسمانی و مرگ عرفانی را بدانیم. در دیدگاه ایشان، دنیا شبیه به یک خواب عمیق بود و مرگ، در واقع لحظه بیداری از این خواب. استعاره خواب و بیداری تنها یک توصیف شاعرانه نیست، بلکه یک تحلیل عمیق هستی‌شناختی است. رهبر شهید بر این باور بود که ما در دنیای مادی، در وضعیتی از بیخودی، غفلت و گویی در خوابی طولانی هستیم که در آن، سایه‌ها را حقیقت می‌پنداریم و حقیقت را فراموش می‌کنیم. مرگ در این منظومه، نه یک اتفاق تصادفی، بلکه یک ساکت‌کننده هیاهوی دنیاست تا انسان بتواند صدای حقیقت را بشنود. بیداری در لحظه مرگ، یعنی رهایی از توهمات مادی و بازگشت به اصل. بنابراین ترس از مرگ، در واقع ترس از بیداری است زیرا بیداری، انسان را با مسئولیت‌های عظیم‌تر و حقایق غریبان‌تر روبه‌رو می‌کند. برای کسی که در مسیر بندگی گام برداشته، این بیداری، شیرین‌ترین لحظه حیات است. امری که در بیان امام صادق (ع) به لحظه بوییدن یک گل تشبیه شده‌است.

در اینجاست که باید یک سؤال بنیادین را مطرح کنیم: آیا در دنیای امروز، با تمام پیشرفت‌های خیره‌کننده پزشکی و تکنولوژی‌های ضدپیری، توانسته‌ایم ترس از مرگ را از بین ببریم؟ پاسخ به این سؤال، تلخ و تکان‌دهنده است: خیر! چرا؟ زیرا ما در دنیای مدرن، تنها با زمان جنگیده‌ایم. علم مدرن تلاش کرده تا به هر نحو ممکن، لحظه مرگ را به تأخیر بیندازد، داروهای جدیدتر بسازد و ثایه‌های زندگی مادی را افزایش دهد؛ اما مافقط با «ساعت» جنگیدیم، نه با «معنا». ما زمان را طولانی



تلاقی از تشییع رهبر شهید انقلاب اسلامی ۱۷ تیر ۱۴۰۵، آستان مقدس علوی (ع)